

۲
۳,۳

پی آمدهای سیاسی و اقتصادی "تنظیمات عثمانی": 3. بحران فرهنگی



xalvat.com

« تنظیمات » ۳

مخارا

مجله فرهنگی و هنری

عبدالحسین زرین کوب
تئویم پارینه
ایرج افشار
تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی
همنا ناطق
بحران فرهنگی
عبدالحسین آذرنگ
گفتگو با محسن رمضانی
تصرت کوییمی
نامه سرگشاده
دقیس رایت
بر آمدن رضاخان و ...
انور خاتمی
بادی از مرتضی راوندی
کینکاووس جهان‌داری
سیر فقه‌های تعلیمی
محمد ابراهیم باستانی پاریزی
یاد آن شب که صبا ...
مینو مشیری
برنده نوبل ادبیات ۱۹۹۹
سیدفرید قاسمی
روزنامه‌های مطبوعات
فریدون مشیری
تو نیستی که بینی
هرمز همایون پور
خاطره‌هایی از برودسکی
حسن میرعبادی
ادبیات داستانی ایران
منوچهر آتش
نگاهی به یک دفتر شعر

۷

۱۹۵۰ تومان

شماره هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۷۸

یادنامه دکتر عبدالحسین زرین کوب

با آکاری از: علی فاضل - احمد مهدوی دامغانی - فریدون مشیری
فاضل عیبدی - عطا آبی - حسن جیشیدی - شرف‌الدین خراسانی
تهدی ماحوزی - بهاء‌الدین خراسانی و محمد جلالی جینه.

پی آمدهای تنظیمات:

بحران فرهنگی

(بخش سوم)

همانطور

۲۵۸

در بخش پیشین سخن از آرامنه بود. اکنون بحران فرهنگی و سیاسی جامعه ترک را با پی آمدهای گفتار سیدجمالالدین اسدآبادی در مراسم گشایش دانشکده حقوق دارالفنون استانبول می‌آغازیم. می‌دانیم که سید پس خروج از مشهد (۱۶ ذیحجه ۱۲۸۲ (برابر با ۲ مه ۱۸۶۶) و به دنبال اقامت سه ساله در افغانستان در رجب ۱۲۸۶ (اکتبر ۱۸۶۹) به استانبول رسید و در محله «سلطان فاتح» مسکن گزید. اگر در افغانستان خود را شیعه و «استانبولی» و یا «رومی» می‌شناساند، اکنون در ترکیه «افغانی» و سنی جا می‌زد. گرچه از هرات گزارش می‌رفت که سیدجمالالدین افغانی نیست زیرا «فارسی را با لهجه ایرانی حرف می‌زند». چه بسا در شرایط موجود عثمانی و روابط تیره آن دولت با ایران جمالالدین نمی‌توانست هویت خود را آشکار کند. به هر رو، به اختصار اشاره کنیم که در آن مجمع سیدجمالالدین آخرین سخنران بود. گرچه تحسین پاشا از او خواسته بود به عربی سخن بگوید اما سید زبان فارسی را برگزید. با اینکه در همین سال‌ها دولت ترکیه زبان فارسی را از رسمیت انداخت، چنانکه خواهیم دید. عنوان گفتار سید همچنانکه از پیش تعیین شده بود «صناعت و علم» بود. محتوای گفتار بر «رسالت» فیلسوف و بزرگداشت صنعت پیامبران تکیه داشت. سید به تفصیل به سنجش این دو

رسالت برآمد^۱. گفت: فیلسوفان برخلاف پیامبران «جایزالخطا» هستند. زیرا که زمانه در گردش است و در تغییر. پس برای هر عصر متفکری و «راهنمایی عالم» باید تا به جبران خطاهای پیشینیان برآید. چنانکه هر چندی پزشکان و دانشمندان ناگزیر از تجدیدنظر و نوآوری در «صناعت» خویش اند. به عبارت دیگر «عجابت» و «رسالت» فیلسوف و دانشمند در این است که با بازسازی دانش خویش مردمان را از فقر به رفاه و از بدبختی به جاده نیکبختی سوق دهد.

دو سال بعد سیدجمال همین اندیشه را با تفصیل بیشتر در جای دیگر پروراند. جان کلامش اینکه: فلسفه آیشخور علوم است. علم مادر است. زیرا که علم زندگی است. فلسفه یا «حکمت» دانشمندان را به «محکمه عقل» فرامی خواند. قلمرواش همانا عالم انسانی است. هدفش رهانیدن انسان‌ها از «جهل» و «سبوعیت» و برکشیدنشان به سوی «احساسات بشری»، «مدنیت» و «تکامل» است. هر دانش دیگر شعبه‌ایست دیگر از فلسفه. و رسالت «فیلسوف» بالاترین و پر مسئولیت‌ترین رسالت‌هاست، زیرا سر و کارش با زندگی انسان‌ها و هدفش گشودن راه رفاه و سعادت برای انسان‌هاست^۲. به عبارت دیگر هدف فلسفه بالا بردن سطح فکر و دانش در تغییر این جهان است. از این رهگذر متفکران مشرق‌زمین را نیز به سختی به نقد کشید و نوشت: حکما و فیلسوفان ما قادرند پای یک رساله فلسفی، زیر سوسوی یک چراغ نفتی شب را به صبح آورند، اما هرگز از خود نمی‌پرسند که نور چراغ از کجاست و دودش از کجا! پس «خاک بر سر چنین حکیم و خاک بر سر چنین حکمت»^۳.

برگردیم به سخنان سید در استانبول. آن گفتار اگر هم تحسین پاشا و یا چند تنی دیگر از اهل ادب و دانش را پسند افتاد، بسیاری را خوش نیامد. گفتند اینگونه ستایش از «رسالت» اهل علم در کنار پیامبران یک تفکر شیعی و صوفی است. تکیه بر تعقل دارد. جدل به روزنامه‌ها کشید. نشریه «البصیرت» تحسین پاشا را از این بابت نکوهید که چرا سیدجمال را مجال سخن داده است^۴. همزمان همان هفته‌نامه برکناری تحسین پاشا را اعلام داشت. تنها روزنامه «الجوائب» بود که به پشتیبانی از این هر دو برخاست^۵. برخی از روشنفکران ترک نیز مانند خلیل فودی از

۱. برای تفصیل این گفتار نگاه کنید به کتاب نگارنده، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، به فرانسه، یاد شده، ص.

۵۰-۴۵ و ۱۹۵.

۲. «در فواید فلسفه»، مقالات جمالیه، تهران، ۱۳۱۲، ص. ۱۴۴ تا ۱۴۸.

۳. گفتار سیدجمال در تالار «آلبرت هال» کلکته، ۸ نوامبر ۱۸۷۲.

۴. کتاب نگارنده: سیدجمال‌الدین اسدآبادی، یاد شده، ص. ۴۸ و ۴۹.

۵. الجوائب، شماره ۱۰، سپتامبر ۱۸۷۰. سید نسخه‌هایی از این روزنامه‌ها را در آرشیو خود حفظ کرده بود و من

سید با عنوان «کافر» و «رافضی» یاد کردند. سخنی که به گوش پلیس مخفی فرانسه هم رسیده بود. چنانکه چند سال بعد، به اوقاتی که سید در پاریس بسر می‌برد، مأمور پلیس به نقل از «مقامات بالای ترک» سید را «نیرنگ باز» و بداندیش و زندیق می‌شناساند^۱. به هر رو در ماه مارس ۱۸۷۱ سید حسن فهمی مفتی استانبول با لحنی محترمانه حکم اخراج را نوشت^۲ و سید راه مصر را در پیش گرفت.

قربانی پان تورکیسم و پان ایسلامیسم افراطی تنها سید جمال‌ها نبودند. بلکه این ایدئولوژی در سرشت خود خصومت با هر غیرترک از جمله ایرانی را نیز در برداشت. چنانکه در همین سال‌ها زبان فارسی را هم از رسمیت انداختند و ترکی را زبان دولتی اعلام کردند. تا آن زمان تنها دو نشریه به زبان ترکی منتشر می‌شدند: «تقویم وقایع» از ۱۸۳۲ و «جریده حوادث» از ۱۸۴۰. باقی همه نشریات اروپائی زبان بودند. اما اکنون روزنامه‌های نوین پا گرفتند، بسان «ترجمان احوال» در ۱۸۶۱ به مدیریت ابراهیم‌شناسی و یک سال بعد «تصویر افکار» به مدیریت همو که جنبه اجتماعی و سیاسی داشتند و یا «وقایع طبیعی» و مهم‌تر از همه «مجموعه فنون».

در دشمنی با زبان فارسی که زبان شعر و ادب در ترکیه، مصر و هندوستان بود، روشنفکران قفقاز پیشقدم شدند زیرا که نخستین هسته‌های پان تورکیست در دیار قفقاز شکل گرفتند. در اینجا نشریه‌های «هلال» و «ترجمان» و بعدها «ارشاد» به این اندیشه‌ها دامن زدند. خواهیم دید که برخی از این نشریات با حکومت روسیه هم سر و سری داشتند. اما زمزمه دشمنی با زبان فارسی را حسن ملیکف زردابی^۳ سر داد که قفقازیان او را پدر پان تورکیسم نامیده‌اند. گرچه به این نکته هم معترف بودند که زردابی «دوست نزدیک» حاکم روسی^۴ آذربایجان به شمار می‌رفت^۵ و از

۲۶.

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

میکروفیلم این اسناد را از آقای دکتر اصغر مهدوی گرفته بودم.

۱- پرونده شیخ سیدجمال‌الدین، اسناد بایگانی آرشیو پلیس فرانسه، گزارش ۲۸ مارس ۱۸۸۴ (برای شرح تفصیلی پرونده پلیس که ۹۰ گزارش را در بردارد، نگاه کنید به کتاب نگارنده)

۲- همانجا، یاد شده، ص. ۴۹.

۳- سردابی دیپلمه مدرسه انگلیسی باکو و دانشگاه مسکو، بود. او بود که برای نخستین بار ترکی محاوره‌ای را به عنوان زبان ادبیات و روزنامه‌نگاری به کار گرفت. شیوه‌ای که بزودی باب شد و نشریات دیگر نیز رفته رفته الگو برداری کردند.

4- Staroscelki

5- A. Bennigsen et Ch. Lemerrier: La presse et le mouvement national chez les musulmans de la

پشتیبانی وی برخوردار داشت. در سال‌های پسین که نخستین انقلاب روسیه در گرفت، به گفته جلیل محمد قلی‌زاده، روس‌ها از همین پان تورکیست‌ها در سرکوب آرامنه سوسیال دموکرات قفقاز و دشمنی با آزادیخواهان ایران یاری گرفتند. این زردابی بنیانگذار نشریه «اکینچی» بود که از ۱۸۷۵ در باکو پا گرفت. در همین نشریه بود که زردابی به خصومت با فرهنگ ایران برخاست و زبان و شعر و ادب فارسی را «عرعر خر» خواند.^۱

در خود ترکیه نامق کم نویسنده و نمایشنامه‌نویس سرشناس (۱۸۸۴-۱۸۴۱) که به لقب «متور» و «پدر قانون اساسی» و «نوادر خلقت شعرای زمانه»^۲ هم آراسته بود، گامی فزاینده و در «مکتوبات سیاسی و ادبی» اعلام کرد: اینکه می‌گویند در صدر اسلام ایرانیان بودند که به شناساندن آثار علمی دست زدند و دانش را به جهان اسلامی آوردند، سخنی است سرسریاوه. ایرانیان «هیچکاره» بودند و ره‌آوردی نداشتند. و یا مرداد بی نوشت: نقش مردم ایران در تاریخ جز این نبوده که «آرامش سیاسی و مذهبی» را از جهان اسلامی سلب کنند.^۳

در بستر این بحران فرهنگی بود که مسأله تغییر خط در عثمانی طرح شد. در اینجا نیز همانند ایران، اصلاح خط را میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا ملکم‌خان پیش کشیدند که شرحش را دکتر آدمیت به تفصیل آورده است.^۴ آخوندزاده کتابچه «الفبای جدید» را در ۱۸۵۷ آراست و در ۱۸۶۳ به دعوت مقامات دولتی «جمعیت علمیه» راهی استانبول شد.^۵ در خانه میرزا حسین‌خان سپهسالار منزل اختیار کرد که در تفلیس با وی آشنا شده بود. کتابچه را هم نخست برای همو فرستاد. برخی از مورخان ترک تاریخ این سفر را در ۱۸۶۲ ثبت کرده‌اند که بیگمان خطاست.^۶

(الفبای جدید از می‌فروا پنه‌ماد)

Russie, Paris, 1964, p.27-30.

1- Jeyhoun Bey Hajibeyli; "The Origin of the National Press, in: Azerbaijan, *The Asiatic Review*, vol. 26, 14e an. no. 88, July-Oct 1930, p. 757.

۲- احمد صائب: وقعه سلطان عبدالعزیز، مصرده طبع اولنمشدر، ۱۳۲۰، ص. ۱۱۷.

۳- مرادبی: «قدرت و ضعف ترکیه»، یاد شد، ص. ۲۹.

۴- بدبختانه نوشته تفصیلی دکتر آدمیت (اندیشه‌های فتحعلی آخوندزاده، خوارزمی، ۱۳۲۹) را در زمینه مسأله خط در دسترس نداشتم تا دقیق‌تر استاد کنم. در اینجا از خوانندگان پوزش می‌خواهم.

۵- میرزا فتحعلی آخوندزاده: الفبای جدید، گرد آورنده حمید محمدزاده، نشریات فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آذربایجان، باکو، ۱۹۶۳، ص. ۷۷.

۶- نیازی برکس، یاد شده، ص. ۱۸۵.

گویا در این دوره پیشنهاد آخوندزاده اصلاح خط بود و نه تغییر آن. نظرش این بود که باید حروف را به هم پیوست و چسباند و در خط فارسی و ترکی از اعراب استفاده کرد. حتی صفحه اول قرآن را نیز به همان خط نوشت و به مقامات سپرد تا کودکان زودتر و آسان‌تر درس دینی را فراگیرند. در نامه‌هایی که به ایران فرستاد باز از روحانیان نیز یاری طلبید^۱. با برخی از شاهزادگان و بزرگان وقت هم باب مکاتبه گشود. همچنین احساس سرافراز و خرسند داشت از اینکه چند سال پیش از سوی «رضوان آرامگاه محمدشاه» نشان شیر و خورشید گرفته بود^۲.

پاسخ دولتمردان ایران به پیشنهاد تغییر خط این بود که: «ما ملت ایران به تغییر الفباء خود محتاج نیستیم. به علت اینکه ما سه سه قسم خط داریم. نستعلیق و شکسته و نسخ که در حسن و زیبایی بالاتر از خطوط جمیع ملل روی زمین است و ما هرگز خطوط خودمان را متروک و خط جدید فتحعلی آخوندزاده و یا خط جدید ملک‌خان را معمول نمی‌کنیم و نخواهیم کرد»^۳.

اما مشکل اصلاح خط در ایران و عثمانی یکسان نبود. چنانکه در ترکیه مسأله تغییر از دوران عبدالمجید و در درون نهادهای دولتی طرح شد و نه از سوی روشنفکران. در واقع این اصلاح بخشی از برنامه تنظیمات ۱۸۵۶ عبدالمجید به شمار می‌رفت. اکنون به زمانه بحرانی عبدالعزیز نه دربار بلکه ملک و آخوندزاده که دو ایرانی بودند پا به میدان گذاشتند. هر دو نیز چنانکه از نوشته‌هایشان پیداست از همراهی برخی از دولتمردان از جمله تحسین پاشا و بویژه منیف پاشا آگاه بودند.

۲۶۲

روز چهارشنبه دهم ماه ژوئن ۱۸۶۳ به «فرمایش فواد پاشا صدراعظم» آخوندزاده را به «مجلس مجموعه قنون» فراخواندند و با سرپرستی صدراعظم درباره اصلاح خط به انجمن نشستند. عثمانی‌ها یا «آوزک» که ۱۳۶۲ از «زءش سال قبل از این ما «قصور» الفبای ترکی را دانسته و به تغییر حروف آن «بر اسلوب فرنگستان اقدام کردیم و الفبائی درست نمودیم». اما این کار سر نگرفت زیرا «نهایت جرأت» نکردیم^۴. در این نشست همگان کمابیش با اصلاح خط توافق نمودند. اما در جلسه دوم که در ۴ اوت ۱۸۶۳ برگزار شد، صدراعظم «گرمی» روزهای پیشین را

۱- آخوندزاده به ملاعلی محمد (در تبریز)، ۹ سپتامبر ۱۸۵۸، محرم ۱۲۷۵، همانجا، ص. ۷۰. در همان روز در نامه‌ای دیگر می‌نویسد: «من در این جستجو بودم که از اهل تبریز کسی را پیدا کرده الفباء جدید را به او تعلیم

دهم... به غیر از آخوند ملاعلی روضه‌خوان کسی را در اینجا نیافتم. الفباء را به او تعلیم دادم»، ص. ۷۳.

۲- همو به حسین‌خان نظام‌الدوله، تفلیس، ۲۰ شوال ۱۲۷۶، ۵ آوریل ۱۸۵۸، همانجا، ص. ۵۹.

۳- همو به ملک‌خان، تفلیس، ژانویه. ۱۸۷۰، ص. ۱۶۳ (همانجا).

۴- همو: «یادداشت‌های سفر اسلامبول»، همانجا، ص. ۷۹.

نداشت. با این همه آخوندزاده را نواخت و معترف شد که اعضای مجلس «مجموعه فنون» طرح را «تحسین و تصدیق» کرده‌اند. خرده‌گیری از نشست سوم سرگرفت. چنانکه تا منیف پاشا به طرح مسأله برآمد، یکی دو تن ندا دادند که: «طریق بهتر» می‌توان یافت. دیگری گفت: «تکمیل قصور را ما فقط در زبان فارسی و ترکی جایز می‌دانیم، زیرا که خط عربی صرف و نحو و اوزان دارد. خطش محتاج به تکمیل نیست». یکی از علما هم که «ذهن سلیم داشت» به این گروه پیوست و گفت: «احتمال می‌رود که قول این حضرات حق باشد»^۱.

جان کلام گزارش انجمن علمیه را از این نشست‌ها «نیازی برکس» به دست داده است. از این قرار: انجمن «نیاز به اصلاحات را به رسمیت شناخت. گفته شد: در دیگر کشورهای اسلامی آگاهی همزمان به این نیاز خود بیانگر اهمیت و اشکالات واقعی» در خط ماست. همچنین منیف پاشا به تصریح برآمد که این مشکل در خط عربی به علت وجود اعراب محسوس نیست^۲. در طی آن نشست‌ها منیف پاشا «رادیکال» تر از آخوندزاده جلوه‌گر شد تا جایی که به جای اصلاح خط، یکسره‌گزینش خط فرنگی را پیشنهاد کرد. اما اداره تنظیمات جانب میانه را گرفت. با این همه منیف پاشا دستور داد به «عنوان آزمایش» برخی از مدونات ترکی را با الفبای جدید منتشر کنند و در «مدارس» بیاموزانند، تا «شاگردان رفته رفته با این خط آمیخته شوند»^۳. اطلاع نداریم که این کار سرگرفت یا نه. همینقدر می‌دانیم که گزارش‌های انجمن علمیه تا سال‌ها بعد در نشریات عثمانی منعکس بودند^۴.

ناگفته نماند که اگر مسأله اصلاح خط برای ایرانیان مسأله روز به شمار نمی‌رفت برای حکومت عثمانی که تخته بند ولایات عیسوی بود، نکته‌ای نبود که بتوان به آسانی از کنارش گذشت. از همین رو برای روشنفکران دیگری مانند علی سعوی مدیر روزنامه «مخبر» در پاریس و یا بعدها جلیل محمد قلی‌زاده^۵ اصلاح خط ترکی ابزاری برای کننده شدن از چنگ استعمار فرهنگی و علمی غرب تلقی می‌شد. می‌دانیم که سرانجام با روی کار آمدن آتا تورک نه تنها طرح اصلاح خط تحقق یافت بلکه همزمان زبان ترکی چنان درهم ریخت که از دست‌آوردهای

۱- همانجا، ص. ۸۱

۲- نیازی برکس، یاد شده، ص. ۱۹۷.

۳- همانجا.

4- *Türk Yurdu*, Istanbul, no.5, 1912, pp. 127-131.

۵- جلیل محمد قلی‌زاده (ملانصرالدین) در یکی از داستان‌های طنزآمیزش دربارهٔ مشکل خط لطیفه‌ای نقل می‌کند بدین مضمون: روزی در اداره روزنامه یکی از او پرسید: «ملا چرا امروز این همه دیر سرکارت آمدی؟» ملا پاسخ می‌دهد: «رفته بودم چاپخانه نقطه‌های واژه پنجشنبه را سر جایشان بگذارم!»

فرهنگی گذشته‌اش هم گسست^۱.

اما در دوره‌ای که مدنظر ماست، برای ترکان اصلاح خط جنبه نوآوری فرهنگی صرف نداشت. در این سال‌های ورشکستگی دولتمردانی از رده متیف پاشا، رشید پاشا و یا مدحت پاشا، بر آن بودند که با آسان کردن خط ترکی، از یک سو انحصار دانش و صنعت را از دست عیسویان و دیگر «طایفه»های امپراتوری بدر آرند و از سوی دیگر بکوشند یا رویکرد به گونه‌ای خودکفایی نسبی با استعمارگران غرب درافتند. به عبارت دیگر چنین می‌پنداشتند که برای درافتادن با غرب تنها پارس کردن از دور کافی نیست، بلکه می‌باید غرب و علت پیشرفت غرب را شناخت تا بتوان با بهره‌کشان غربی درافتاد و از دانش و صنعت غرب بی‌نیاز شد.

اما زمانه عبدالعزیز به قول ترکان آن عصر «فنالق»^۲ بود که «آتش ترقی پرورانه» تنظیمات را فرو نشانند. از این پس هیچ اقدامی و برنامه‌ای به ثمر نرسید و هیچ دولتمردی دیر بر سر کار نماند تا فرصت اصلاح و اقدام بیاید. این نکته را می‌شد از آمد و رفت صدراعظم‌هایی دید که از ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۵ به زمانه عبدالعزیز به صدارت رسیدند: رشید پاشا بانی تنظیمات سلطان عبدالمجید در ۱۸۶۱ روی کار آمد و همانسال برکنار شد. سپس فواد پاشا تحصیلکرده اروپا و محبوب انگلیس‌ها بر جایش نشست. اما نساخت و استعفا داد. جایش را به مدت هفت ماه کامل پاشا گرفت. او هم دیر نپائید. صدارت از نو به دست فواد پاشا دست‌نشانده پالمرستون افتاد که در ۱۸۶۶ برکنار شد. در ۴ ژوئن همان سال محمد رشیدی پاشای «وسط‌الحال» و بازیچه دست فراتسه با همان کابینه پیشین بر کرسی نشست. سپس نوبت به عالی پاشا دست‌پرورده رشید پاشا رسید که در ۱۸۶۷ سلطان را برای دیدار از تمایشگاه جهانی به پاریس برده بود و به ترکان دلخوش می‌داد که ناپلئون سوم و انگلیس‌ها در جهت منافع خویش، به آن سلطان جاهل و کهنه‌پرست «خالصانه حرمت» نمودند و او «مظهر اعزاز» جلوه‌گر آمد. در بازگشت از سفر عالی پاشا هم کنار رفت و دوران یازده ماهه صدارت محمود ندیم پاشا و «فلاکت و انقراض» عثمانی^۳ فرا رسید. سرانجام عبدالعزیز مدحت پاشا بنیانگذار مشروطیت ترک را به صدارت فراخواند.

۲۶۴

۱- احمد صائب: وقعه سلطان عبدالعزیز، یاد شده، ص. ۲۹.

۲- انا تورک زبان ترکی را چنان در هم ریخت که ترکان اکنون قادر به خواندن و تلفظ متون گذشته نیستند. در این تغییر خواستند واژه‌های فارسی را هم از میان بردارند و به جایشان واژه‌های فرنگی بگذارند. حاصل این شده که امروز برای روسپی خانه واژه فارسی «کارخانه» را به کار می‌برند و برای کارخانه واژه فرنگی «فابریک» را!

۳- همانجا، ص. ۴۴ تا ۴۷.

مدحت هم پس از چند ماه نساخت^۱ و نماند و عزل شد. اسعد پاشا روی کار آمد. شصت روز ماند و برفتاد. تا اینکه رشدی پاشا شیروانی زاده بر جایش نشست. به دنبال او باز عونلی پاشا، پس از او باز اسعد پاشا و باز محمود ندیم پاشا و بار دیگر عونلی پاشا به صدارت رسیدند. عونلی پاشا از راه ترسیده امتیاز راه آهن را به «بارون هیرش» آلمانی سپرد. بعد از او بار دیگر عالی پاشا روی کار آمد و در ۱۸۷۱ درگذشت. از نو محمود ندیم پاشا به صدارت «نصب» شد. در آغاز سال ۱۸۷۲، پس از عزل محمود و به ناگزیر مدحت پاشای «نادرالوجود»^۲ را که والی بغداد بود و با ایرانی میانه خوشی نداشت و دشمنی می ورزید، به استانبول فراخواندند. مدحت در اول اوت همان سال بز سرکار آمد اما دو ماه بیشتر دوام نیاورد. از همین تاریخ بود که مدحت پاشا برنامه عزل سلطان را در جهت برقراری مقدمات قانون اساسی به یاری ارتش و طلاب فراهم آورد^۳. بیشتر مورخان برآنند که مدحت در قتل سلطان هم دست داشت.

رژه صدراعظم‌ها در صحنه سیاسی عثمانی خود جلوه‌ای بود از نائباتی سیاسی امپراطوری و نفوذ بیش از پیش دولت‌های غربی. به گفته مورخان ترک هرگز در هیچ دوره و در هیچ کجای جهان چنین «وقوعی ممکن» نبود. احمد صائب نوشت: در این دوره «اداره مطلقه جاری»، آئین ملکداری «متوقف»، «ظلم و قهر» حاکم و عدالت ناپیدا بود^۴. از این رو دیوانیان و روشنفکران جملگی برکناری سلطان را می‌خواستند. نه از این رو که آن پادشاه تنظیمات را پیگیری نکرد و یا جانب‌گرایش ارتجاعی پان‌تورکیست را گرفت، بلکه همانند خود صائب گفتند: این سلطان عبدالعزیز بوالهوس بود، جز به «تباتر» و «لذائذ فکریه» و «میل به اسرافات» نمی‌اندیشید. و از همه بدتر اینکه بیش از هر چیز به «خوروس دوشدورمک» یا جنگ خروس‌ها دلبستگی داشت^۵. گرچه دلبستگی به نمایش یا حتی به جنگ خروس نمی‌توانست تنها عامل ورشکستگی دولت و ملت به شمار آید. و اما آن شیوه نقد که بهتان و دشنام را جایگزین تحلیل و تحقیق می‌کرد، بیشتر کم‌مایگی و اماندگی نقادان را می‌نمود. روشی که نه تنها در ترکیه در کار نبود بلکه از ویژگیهای جمله کشورهای اختناق‌زده است. مخالفان حکومت ترکیه همه بدبختی‌ها را زیر سر یک پا چند فرد می‌دیدند و نه در بی‌فرهنگی همگان. بهر رو آن شیوه دشمنی با حکومت خود

1- Babinger. "Midhat Pacha", *Encyclopédie de L'Islam*. vol.III,p. 589.

۲- حسین سکونی: نقدالتواریخ، یاد شده، ص. ۷۹۳.

3- R.H. Davison: "Midhat Pacha", *Encyclopédie de l'Islam*, N.E., vo. VI, pp. 1025-28.

۴و۵- احمد صائب، وقعه سلطان عبدالعزیز، یاد شده، ص. ۲۲۳.

نشان می‌داد که «متوران» درک درستی از واقعیات جامعه عثمانی نداشتند. مخالفان وقت با آرمان «پان تورکیسم» که هم خواست سلطان هم بود و هم خطر جدا ماندن از دیگر طایفه‌ها را در برداشت، به پیشواز تجزیه عثمانی رفتند. شاید بتوان گفت که از پیراهه مکتب‌آفرین درگیری‌های قومی آتی شدند، حتی اگر خود در آن درگیری‌ها دست نداشتند. بدیهی بود که در برابر اوج‌گیری پان تورکیسم عیسویان نیز بیکار ننشستند. چنانکه در همان سال ۱۸۶۷، همین که در مسکو کنگره بزرگ «پان اسلاویسم» به راه افتاد، در عثمانی هم کمیته‌هایی در بوسنی و صربستان شکل گرفتند و بلغارهای ترکیه اعلام همبستگی با کمیته‌های «پان اسلاویسم» روس کردند. همچنین در میان ارمنیان اندیشه جدائی خواهی که روس‌ها دامن می‌زدند، نیز بیش از پیش هوادار یافت.

اما پان تورکیسم که در بطن خود آرزوی دیرینه دولت‌های غربی را برای دست یافتن به ولایات عیسوی‌نشین عثمانی می‌پروراند، تنها خواست سلطان عبدالعزیز نبود که می‌گفت: «تنظیمات را باید مطابق با سنن و آداب قدیم پیش برد»^۱، بلکه به آرمان نخستین گروه روشنفکرانی نیز بدل شد که در همین سال‌ها در ترکیه سر برآوردند. این «متوران» در دوره عبدالعزیز «عثمانیان جوان» یا «ینی عثمان‌لی‌لر» و در دوره عبدالحمید «ترکان جوان» نام گرفتند. پیش از پرداختن به فعالیت این گروه باید یادآور شویم ناسیونالیسم ترک نخست از قفقاز پا گرفت. با تفاوت‌هایی چند، در قفقاز به علت مخازن نفت و معادن مس و نیروی کار حاکمیت در دست بورژوازی صنعتی بود^۲ و نه زمیندار و ایلاتی. پس مخالفان چه در میان عیسویان و چه ترکان با «آگاهی ملی» و اجتماعی بیشتری به میدان مبارزه آمدند، زیرا که برخاسته از جامعه نیمه‌سرمایه‌داری بودند. به عبارت دیگر نقد وضع اقتصادی را با خواست‌های سیاسی درآمیختند. همزمان بر همبستگی فرهنگی نیز پا فشردند. چنانکه در شعار مشهورشان «ایشدی، دیلدی، فکودی بیرلیک» (پایه یگانگی کار است و زبان و اندیشه)، نخست آزادی کار را طرح کردند. از ۱۸۷۳ با اینکه نشریات ترکی به قفقاز سرازیر شدند، قفقازیان هرگز نتوانستند در عمل با ترکان عثمانی اتحاد کنند. یکی از این‌رو که با ترکیه زمینه تمدنی و تاریخی مشترک نداشتند. حتی ریشه زبان‌شان یکی نبود. دیگر اینکه در آغاز کار پان تورکیسم در باکو یا قازان و نخست علیه حکومت روس، زبان روسی پا گرفت و در همکاری با عیسویان و نه علیه عیسویان. قفقازیان بیشتر به یاری ترکان نیاز داشتند بیشتر به این سبب که با روس‌ها در جنگ بودند.

۱- نیازی برکس، یاد شده، ص. ۲۲۱.

2- A. Bennigsen, C. Lemerrier: *L'Islam en Union Soviétique*, Paris, Payot, 1963, p. 28.

همچنین در اینجا اهل پیکار و اهل قلم بیشتر از «لیبرالیسم روسیه» و حتی «تنظیمات ترکیه» متأثر بودند و نه از دشمنی با آن اصلاحات^۱. به اعتقاد «بنیکسن» ناسیونالیسم قفقاز برخاسته از «شرایط ویژه» منطقه و ملهم از رمانتیسم آلمانی، لیبرالیسم انگلیسی و انقلاب فرانسه بود^۲. گرایش‌های مذهبی، بویژه شیعیان که در قفقاز اکثریت داشتند، اعتقادات خود را با اندیشه اصلاحات عرفی هماهنگی دادند در این راستا «بنیکسن» از شهاب‌الدین مرجانی (۱۸۸۹-۱۸۱۸) یاد می‌کند که فقیه و مورخ و مرید امام غزالی بود. شهاب‌الدین بر آن بود که باید اعتقاد به مقوله فردی بازگردد تا هر کس بتواند پاسخ پرسشهای خود را در ایمان خود بیابد. پس تقلید کورکورانه را بر نمی‌تافت. همزمان بر آن بود که باید در مدارس قرآن و علوم دینی را با آموزش علوم همراه کرد. بدینسان اصلاحات فرهنگی را پیش شرط اصلاحات سیاسی برمی‌شمرد^۳. تندروتر از او اسماعیل بی‌گاسپیری (۱۹۱۴-۱۸۱۸) بود که گفت: تجدید حیات «تاتارها» با اصلاح آموزش مکتبی و «برپائی مدارس جدید» و طرد نهادهای «محافظة کار» میسر است^۴. از نظر سیاسی اسماعیل بی‌خود «لیبرال» بود و هوادار گردش آزاد سرمایه. اما در ربط با زبان، او نیز زبان ترکی را همگانی و سراسری می‌خواست حتی برای عیسویان^۵. شاید این نکته تنها نقطه اشتراک میان او و «ترکان جوان» به شمار می‌رفت.

۲۶۷

و حال آنکه در ترکیه وضع متفاوت بود. ناسیونالیست‌های ترک در هیچ طبقه اجتماعی جای نداشتند. از سوئی به علت اشتغال در نهادهای نوین شهری و دولتی از جامعه روستائی که خاستگاهشان بود جدا ماندند، از سوی دیگر و برخلاف عیسویان با جامعه صنعتی سر و کار نداشتند. در اینجا کمیته‌های مخفی گروه مخالفان با برنامه «از میان بردن تنظیمات، قتل سلطان» و ستیز با دشمنان سنت و «تبدیل» حکومت بسیج شدند^۶. هسته‌های عثمانیان جوان یا «ینی عثمانلی‌لر» از درون همین محفل پا گرفتند. در سال ۱۸۶۵ که در استانبول یک انجمن مخفی و انقلابی به یاری ۵ تن از روشنفکران یا «منوران» ترک به راه افتاد. تأمین هزینه این انجمن را

1- David Kushner: *The Rise of Turkish Nationalism 1876-1908*, London Frank Castle, 1977, p.12.

2- A. Bennngisen, Ch, Lemerrier: *Les musulmans oubliés, l'Islam en Union Soviétique*, Paris, Maspéro 1981. p. 30.

3- A. Bennngisen, Ch, Quelquejay: *Les mouvements nationaux chez les musulmans de la Russie*, Paris, Mantar et Co. 1960, pp. 36-40.

۵. همانجا، ص ۴۰.

۴. همانجا، ص ۳۶.

۶- برکس، یاد شده، ص ۲۰۵.

مصطفی فاضل پاشا نوه محمدعلی پاشای مصر برعهده شناخت که در پاریس به سر می‌برد و نشریه «حریت» را بیرون می‌داد.^۱ شعارهای اصلی این گروه «تبدیل نظام مطلقه به مشروطه»، برپائی «شورای امت» بر پایه سنت و رهائی از سلطه بیگانگان. در هیچ جا سخن از برابری حقوق «طایفه» ای نبود، گرچه همزمان «سربستی» یا آزادی هم می‌خواستند، بی‌آنکه به تضادهائی بنیادی که در این میان این خواست‌ها نهفته بودند، توجه کنند.

رویکرد مخالفان ترک به فعالیت مخفی از این روی بود که در سال ۱۸۶۷ سلطان عبدالعزیز «سنسور دائره سی» یا دایره سنسور را در مطابقت با «نظامنامه مطبوعات» برپا داشت. آزادی اندیشه و بیان را برچید. و حال آنکه آرمان مخالفان چندان از اهداف خود سلطان دور نبود. او نیز مبلغ ترک‌گرائی و میسر اتحاد کشورهای اهل تسنن بود تا خلافت شهرهای مقدس مکه و مدینه را از دست ندهد. در اینجا منوران جملگی با او هم‌رأی و همگام بودند. مخالفان نخست علیه سنسور بسیج شدند. در ۳۰ آوریل همان سال اساسنامه سازمان «ترکان جوان» هم در پاریس انتشار یافت. این نکته‌ها را هم بیفزائیم که بیشتر مورخان غربی، شکل‌گیری ترکان جوان را از سرآغاز دوران عبدالحمید دانسته‌اند و حال آنکه اعضای این سازمان از جمله احمدبی تصریح دارند که «ترکان جوان» از زمان عبدالعزیز سر برآوردند. اما هنوز در آن دوره خواست‌هایشان بسی «معتدل» تر و محافظه‌کارانه‌تر از سالهای پسین بودند.^۲

۲۶۸

به دنبال بنیانگذاری آن حزب فاضل پاشا نشریه «حریت» را به ارگان این سازمان تبدیل کرد. همچنین علی سعاری نشریه «فجر» را در اختیار مخالفان نهاد. در دشمنی با عبدالعزیز این نشریه از همان خواست‌ها و شعارهای روزنامه «حریت» را دنبال می‌کرد. درباره این شخص آخوندزاده نامه مفصلی نگاشت. نه تنها پیشنهادهای او را در ربط با اصلاح خط به نقد کشید، بلکه مخالفت او را نیز با حکومت عثمانی ناروا دانست. به عبارت دیگر در برابر این «منور» به پشتیبانی از حکومت بدخیم برآمد. نوشت: «شخصی از نجبای اسلامبول علی سعاری افندی نام از وکلای دولت عثمانیه روگردان شده به لندن هجرت کرده و در اثبات سوء تدبیرات ایشان در امر اداره و پولیتیکه به غیر من حق روزنامه می‌نویسد در زبان ترکی مسمی به مخبر».^۳

دسته دیگری از این سازمان که اندکی آتشین‌تر می‌نمودند فعالیت خود را به لندن انتقال

۱- درباره این شاهزاده نگاه کنید به: آدمیت: اندیشه ترقی، یاد شده، ص ۱۲۳.

۲- از این شخص یکی دو نامه و مقاله در آرشیو فرانسه موجود است که در بخش «مشروطیت ترک» به دست خواهم داد.

۳- آخوندزاده به جلال‌الدین میرزا، تفلیس، سپتامبر ۱۸۶۸، الفبای جدید، یاد شده، ص ۱۲۴.

دادند. اما این گروه نیز «حریت» و «مخبر» را به عنوان ارگان سیاسی خود پذیرفتند. به گفته مورخان عثمانی «ترکان جوان نه انقلابی بودند و نه هوادار انقلاب»^۱. واژگونی نظام را هم در سر نداشتند، بلکه تلفیق سنت را با اندیشه و دانش غرب خواستار بودند. از حاکمیت ملی یا به اصطلاح خودشان «از قوه عمومی جمعیت» نیز تعبیر دیگری داشتند. از اندیشه‌های روشنگران غرب، بیش از همه به «پوزیتیویسم» اگوست کنت دلبسته بودند. هر چند که روسو را «اعاظم حکما» می‌خواندند و «مقاوله اجتماعی» او را در جهت حاکمیت ملی می‌ستودند. اما انقلاب فرانسه را «اختلال کبیر» می‌گفتند. هشدار هم می‌دادند که: «فجایع آن اختلال هنوز از یادها نرفته‌اند»^۲. برخی از نویسندگان آن انقلاب را بیماری «سیفلیس» هم خواندند بدان امید که به جان دشمنان ترکیه بیفتد. اما دلبستگی به «کنت» از این روی بود که آن دانشمند پایه اصلاح را «نظم» و «قدرت» می‌خواست. پس به ناچار از «اقتدار پلیس» حمایت می‌کرد تا پیوند «قانون و اخلاق» و «اخلاق و اعتقاد» از هم نپاشند^۳. از همین روی اندیشه آراء عمومی و آزادی اعتقاد را بر نمی‌تافت. چنانکه اعلام می‌داشت: راه «اصلاح سیاسی جامعه» از اصلاح «اعتقادات و خلیات» می‌گذرد و به ناچار همراه است با «منع دموکراسی» و ناسازگار است با «ثوری» سازی و یا رویکرد به «واقعیات اقتصادی»^۴. ترکان جوان هم در برابر آن گفته سر فرود آوردند و اعلام داشتند که و اما ندگی ترکیه برخاسته از «وضعیت سیاسی است نه اقتصادی»^۵. از اسپنسر هم به این عنوان تمجید کردند که گفته بود: «میان علم و سنت مغایرتی نیست». حتی از مالتوس به خاطر «بدبینی» اش به علم اقتصاد پشتیبانی نمودند^۶. اما بر پایه تفکر اگوست کنت بود که ترکان جوان چند سال پس از آن حزب «اتحاد و ترقی» را بنا نهادند.

در واقع روی سخن ترکان جوان با حکومت و سران حکومت بود و نه با مردم. در همین راستا «ایدئولوژی» ویژه خود را در جهت اصلاح حکومت آفریدند. به عبارت دیگر «اصلاحات از بالا» را در سر داشتند و نه بالا بردن سطح فرهنگ مردم را. به گفته «برکس» ترکان جوان به علت

۱- نیازی برکس، یاد شده، ص. ۲۰۷.

۲- عثمانلی، ارگان ترکان جوان، شماره ۱، ۱۸۹۷، p. 2. Supplement francais, no.1.

3- August Comte: *Cours de philosophie positive*, Paris, 1982, p. 44.

4- F. Cahatelet: *La Philosophie politique de Kant à Husserl*, 3e tome. Paris, Maspero 1973, p. 129, 207.

5- Ahmed Insel: *La Turquie entre l'ordre et le developpement*, Paris, Harmattan, 1984, p. 83.

۶- شاتله: فلسفه از کانت تا هوسلر، یاد شده، ص. ۱۱۳ تا ۱۲۹.

خاستگاه سپاهی و ایلاتی شان هرگز نتوانستند یک «طبقه ملی» بیافرینند^۱. گرچه داد سخن درباره پیشرفت فنون و تجارت می دادند، اما در میان اهل فن و داد و ستد هم جایی نداشتند. همچنین به مردم سالاری نیز در مفهوم اصیل آن معتقد نبودند. پس رویکرد به «فرهنگ سنتی» را پیش می کشیدند. زیرا برآمده از جامعه سنتی بودند. از همین رو از اندیشه های اجتماعی و فلسفی روشنگران غرب، که خود مجموعه ای بود هماهنگ و تفکیک ناپذیر، هر آنچه را که با تفکر خودشان همخوانی داشت برگزیدند و باقی را رها کردند.

از دیدگاه جامعه شناسان ترک ایدئولوژی «ترکان جوان» به گونه ای از «پوپولیسم» در جهت «جلب عوام الناس» نشأت می گرفت. به عبارت دیگر نظام «پیشا توتالیترستی» را بشارت می داد. پس به ناگزیر «قدرت طلب» و مخالف با آزادی اندیشه و اعتقاد جلوه گر می آمد^۲. چنانکه برخی منوران همچون مراد بی در بررسی و تحلیل تاریخ عثمانی از سپاه خونخوار «ینی چری» ها هم چون جنبه ملی و سنتی داشت پشتیبانی می کردند^۳. گویاست که حتی تقی زاده در رشته مقالاتی که به زبان فرانسه درباره ترکیه و تاریخ اندیشه در این کشور نگاشت، جامعه ترک را سنت گرا تشریح کرد. به تصریح برآمد که بنیان این سنت گرایی بر پایه «ملت یا فرهنگ و یا منافع اقتصادی» استوار نبود^۴. بلکه تنها بر کهنه پرستی و جهل تکیه داشت. آرمان ترکان جوان از «قشری ترین» سنت های جامعه الهام می گرفت. ناسیونالیسم ترک به رغم نقش فعال دیگر ملیت ها در پیشرفت عثمانی، جایی برای دیگران بر نمی شناخت. به گفته تقی زاده منوران حتی «اندیشه های فلسفی» ایرانیان را بر نمی تافتند^۵.

در ربط با مردم به تبلیغ «پوشاک ملی» و «بانک ملی» و ترویج زبان ملی بسته می کردند. در این فضای تفکر نیاز به توده تنها در حرکت دادن «جهل فعال» توده خلاصه می شد. با این همه ترکان جوان از سوئی مشروطه می خواستند و از سوی دیگر با هر نوآوری بدین عذر که به سود استعمارگران است، درمی افتادند. هر چند که مخالفان خوش نشین پایتخت های اروپایی برای همراه کردن و بدست آوردن دل دولت های اروپائی از مجیزخوانی و ستایش پیشرفت های غرب دریغ نداشتند. گرچه آزادی خواهی را چندان بر نمی تافتند، اما در برابر غربی دست از شعار تو خالی

۱- نیازی برکس، یاد شده، ص. ۲۱۷.

2- Parfa, Taha: *The Social Thought of Zia-Goklap 1874-1924*, E.J.Brill, Leiden, 1985, p. 160.

۳- مراد بی: قدرت و ضعف ترکیه، یاد شده، ص. ۲۹.

۴- تقی زاده: «جریان های سیاسی در ترکیه معاصر»، نشریه جهان اسلامی، یاد شده، جلد یازده، ۱۹۱۲، ص.

۵- همانجا.

«سریستیه» بر نمی داشتند. پس غرب را عامل بدبختی های خود نمی دیدند بلکه بر آن بودند که به یاری غربی می توان سنت را در سرزمین خود پیاده کرد.

تقی زاده در نوشته دیگری که تاریخچه پان تورکیسم را بدست می داد به تفصیل از خصلت «محافظة کارانه» و ارتجاعی ترکان جوان که در «بستر فراماسونری» جان گرفتند سخن می گفت.^۱ برای نمونه می توان از درگیری عقیدتی نامق کمال با سیدجمال الدین و ارنست رنان یاد کرد که چند سال بعد رخ داد. به روزهایی که سید به دعوت ارنست رنان در رشته سخنرانی های دانشگاه سوربون درباره «اسلام و علم»^۲ شرکت کرد.

خبر به ترکان جوان رسید. نامق کمال نه گفتار رنان را بر تافت و نه سخن سیدجمال را و ما شرح این درگیری را در جای دیگر به تفصیل به دست داده ایم^۳ در اینجا همینقدر اشاره می کنیم که خشم کمال نسبت به رنان بیشتر از این جهت بود که رنان نوشته بود: در جهان اسلامی، روح مذهب شیعه با علم و پیشرفت سازگارتر است، از این رو ایرانیان بودند که در صدر اسلام دانش را در جهان اسلامی شکوفاندند.^۴ رنان در گفتار «سورین» نیز به این نظریه اشاره داد.^۵ پس نامق کمال قلم به دست گرفت و در «رنان مدافعه سی» این گفته را به نقد کشید.^۶ نوشت: پیشرفت و دانش پروری در سرشت فرهنگ شرق نهفته است و بسیاری از «جنبه های ستودنی غرب» برگرفته از ماست.^۷ زیرا که فرهنگ سنتی ما جهانی است و «قراخور جهان». سنت ما هم شایسته ترکان است و هم سازگار با عیسویان. عباراتی که با تغییراتی چند، بعدها در روزنامه «قانون» ملکم خان هم به چشم می خوردند. در همین رساله نامق کمال به تخطئه کارنامه فرهنگی ایرانیان برآمد که اعراب بودند و نه ایرانیان که «روح علمی» را در میان مسلمانان دمیدند. در این دیدگاه تک بعدی کمال و یارانش هر نوآوری در فرهنگ سنتی، نشان گسستن «ملت از ریشه های خویش» بود.

1- Taghizadeh, Hassan (X): "Le panislamisme et le panturquisme", *Revue du Monde Musulman*, M.M., XXII, 1913., 179.

2- Islamisme et la science.

۳- کتاب نگارنده: سیدجمال الدین، ص. ۸۱ تا ۸۷.

4- Ernest Renan: *Mahomet et les origines de l'Islamisme*, extrait de *Revue des deux Mondes*, Paris, 1851.

5- Ernest Renan: *L'Islamisme et la Science*, Paris, Clement Levy, 1883., 16.

۶- برای نقد نامق کمال نگاه کنید به کتاب نگارنده: سیدجمال الدین اسدآبادی، یاد شده، ص. ۸۶-۷۷.

7- Zurcher, Erik Jean: *The Unionist Factor. the Role of the Committe of Union and Progress in the Turkish National Movement*, Leiden, E.J. Brill, 1984, p.6.

گرچه در سال‌های پسین هر چه عثمانی بیشتر رو به زوال رفت، شور سنت پرستی کمال نیز فروکش کرد.

در آن سال‌ها و در میان هم‌اندیشان کمال می‌توان از ابراهیم‌شناسی بانی ادبیات نوین ترک و سردبیر نشریه «ترجمان احوال»، ضیاء پاشا مترجم نمایشنامه «تارتوف» مولیر و چند تنی دیگر یاد کرد که اندیشه «ناسیونالیسم ترک» و «استبداد منور»^۱ را در ترکیه بنیان نهادند.^۲ شگفت‌انگیز اینکه حتی برخی افزون بر طرد تنظیمات، «بنای مدارس» را هم به «سود جهانخواران» تلقی کردند.^۳ مراد بی «منور» سرشناس بعدها تا جایی پیش رفت که بی‌پروا گفت: اگر در کشور ما گهگاه دست به عیسوی‌کشی هم می‌زنند «از روی بدخواهی نیست»، همانا «تبلیغ» اندیشه مقدس است، ورنه بنیان جامعه ما بر آزادیخواهی است، پس هر تعبیر و تفسیر دیگر نارواست و «از سفارتخانه‌های اروپائی» آب می‌خورد.^۴

در بستر همین تفکر بود که مخالفت با «شورای دولت» پا گرفت. این نهاد که در ۱۸۶۸ برپا شد به تفکیک قوه قضائی از قوه مذهبی دست زد. پس مقدمات مشروطیت را فراهم آورد. اما نهادهای مذهبی را از میان نبرد. بدیهی است که آن «شورا» تنها با یاری عیسویان می‌توانست دوام آورد. چنانکه از یک سو ارمنیان و بلغارها را به پیچ و مهره نظام نوین بدل کرد. بدبختانه از سوی دیگر در برابر دانش و پیشرفت عیسویان، واماندگی ترکان را به نمایش گذاشت. در این زمینه می‌توان گفت که بهترین تحلیل را از وضعیت عثمانی در این دوره، میرزا حسین‌خان سپهسالار داد که سفیر ایران در استانبول بود. آن گزارشگر باریک‌بین در گرفتاری ترکان، در برتری موقعیت عیسویان، و نیز در گشایش «شورای دولت» در ۱۷ محرم ۱۲۸۵ سخن راند، که دکتر آدمیت به تفصیل بدست داده است. در آن گفتار تاریخی عبدالعزیز از روی ناچاری و از دل، «تبعه مسلمان و مسیحی و یهود خود را مساوی» و در «جمیع حقوق پولیتکی شریک و سهم به یکدیگر» اعلام داشت و نیز تصریح کرد که از آن پس «مرجع تبعه باب عدالت است و نه حکومت».^۵

۱- این واژه را در برابر despotisme éclairé به کار می‌بردند.

2- Feroz Ahmat: *The Young Turks, Their Committee of Union and Progress*, Oxford, 1969, p.16.

3- K. Harpatulu: *La Turquie dans l'impasse d'une analyse marxiste*, Edition Anthropos, Paris, 1974, p.22.

۴- مراد بی، قدرت و ضعف امپراتوری عثمانی، یاد شده، ص. ۲۶ و ۴۵.

۵- فریدون آدمیت: اندیشه ترقی، یاد شده، (گزارش میرزا حسین‌خان به وزارت خارجه، ۱۵ صفر ۱۲۵ ژوئن ۱۸۶۸)، ص. ۱۳۵.

همچنین دشواری‌های همزیستی ترک و عیسوی را برشمرد و نوشت: «تبعه عثمانی مرکب از ملل و مذاهب مختلفه است. پس از آنکه قرار شد مجلس مبعوثان ملت مجتمع شوند، نمی‌توانند تبعه غیرمسلمه را از تعیین وکیل در آن مجلس ممانعت نمایند». و اما «چون علم و اطلاع و پولیتیک ذاتی تبعه مسیحی بر تبعه مسلمان عثمانی تفوق کامل دارد، در اندک‌زمانی زمام اختیار کلیتاً به دست تبعه مسیحی خواهد افتاد»^۱.

گویاست که در آن گزارش‌ها سخنی از «ترکان جوان» و یا انجمن‌های مخفی به میان نیامد، اما «از وکلای مدبر و عاقل» سخن رفت که «ادارهٔ مملکت در عهده آنان بوده است»^۲. بیگمان مدنظر میرزا حسین‌خان دولتمردانی از تبار رشید پاشا، عالی پاشا و یا مدحت پاشا بودند. در ربط با گشایش «شورای دولت» و گفتار سلطان هم از زبان صدراعظم به نکته اشاره رفت که عیسویان سپاسگزار آمدند و ترکان «باطناً منزجر گردیدند»^۳. نظر مخالفان هم روشن بود. «ترکان جوان» خواستار «شورای امت» بودند که تنها یا اهل تسنن را در بر می‌گرفت. به عبارت دیگر حضور عیسویان و یهودیان و حتی علویان قزلباش و بکتاشی را پذیرا نبود.

اما هدف اصلی میرزا حسین‌خان از گزارش وضع عثمانی جز این نبود که «دولت ایران را به اصلاحات برانگیزاند - پیشرفت‌های همسایهٔ رقیب را به رخ بزرگان ایران می‌کشید شاید منفعل شوند و عبرت بیاموزند»^۴. گرچه در اصل «رأی» و آرمان خود را بیان می‌کرد که بسی از خواست‌های مخالفان و اقدامات دولتمردان قزاق می‌رفت، چنانکه بعدها کارنامه وزارت و صدورش برنمود. هر آینه سیاستمداران ترک به رغم خودکامگی و ندانم‌کاری سلطان دست به اصلاحاتی بی‌برگشت زدند که در ایران میسر نبود. در این راستا شاید بتوان گفت که «وکلای عثمانی» مانند رشید پاشا و یا فوآد پاشا و یا مدحت پاشا از روشنفکران زمانه‌شان درست‌تر اندیشیدند و پیشروتر و هشیارتر و حتی بردبارتر عمل کردند. با این همه فاضل پاشا رهبر بزرگ ترکان جوان بعدها در توجیه خطای دید و داوری خود و یارانش مدعی شد: «انحطاط اخلاقی و معنوی ترکان عامل تنزل دولت عثمانی» بود که از نظام «ستمگر» سلطان سرچشمه می‌گرفت^۵. اما در سال‌های پسین یکی از اعضای ترکان جوان دل چرکین از گذشته خویش و از آنچه بر کشورش رفته بود، در نشریه «اשתهاد» نوشت: عامل درماتدگی ما «چیز دیگری نیست مگر ذهن آسیائی ما»، همانا «سنت‌ها» و نهادهای ما. «آن نیروئی که ما را شکست داد چیز دیگری نیست

۱ و ۲- همانجا، (گزارش میرزا حسن‌خان به وزارت خارجه ۱۹ ذیقعد ۱۲۸۳ مارس ۱۸۶۷)، ص. ۱۳۱.

۳- همانجا، ص. ۱۳۶.

۵- همانجا، ص. ۱۳۵.

۴- همانجا، ص. ۱۳۸.

مگر نگاه خود ما که نمی‌خواهد ببیند، مغز ما که نمی‌تواند ببیند... اینها هستند آن نیروهائی که ما را در هم شکستند، می‌شکنند و خواهند شکست»^۱.
اما عامل آن ورشکستگی دوران عبدالعزیز که ترکان جوان دست‌کم گرفتند، مالی و اقتصادی هم بود. با سه بار وامی که دولت عثمانی از بانک‌های اروپائی گرفت ۴،۵۷۱،۸۰۰،۰۰۰ میلیون لیره انگلیسی^۲ و یا ده میلیون لیره ترک^۳ بدهکاری روی دستش ماند و بازیچه و دست‌نشانده دولت‌های غرب شد. عثمان سیفی بی‌کی که به دوران عبدالعزیز فرمانده قوا هم بود، به تفصیل شرح می‌دهد که چگونه ابرقدرت‌ها از راه سلطه اقتصادی خط سیاسی دولت عثمانی را ترسیم و تحمیل کردند^۴.

از دیدگاه اجتماعی و سیاسی، نخست باید از نیرو گرفتن کردان یاد کرد. چنانکه «عثمان بی» که فرمانده قوا هم بود، گواهی می‌داد: «در حال حاضر... کردان بیش از پیش گستاخ شده‌اند»، با روسیه «از طریق همکیشان‌شان در گرجستان» در تماس مداوم‌اند. با حکومت عثمانی «به ظاهر» کنار آمده‌اند اما «در باطن» به سختی از ترکان «متزجرند». از سوی دیگر کشیشان ارمنی به عذر «همکیشی» با روسیه در زد و بند و آمد و شد بودند^۵ نیز در این سالها برای نخستین بار در ترکیه سخن از یهودآزایی و راندن یهودیان از روستاها می‌رفت^۶ که تازگی داشت.

به زمانه عبدالعزیز رابطه ترکیه با ایران نیز روز به روز به تیرگی گرایید. دستبرد به کاروان‌های تجاری و دست‌اندازی به روستاهای مرزی ایران با شدت هر چه بیشتر از سر گرفته شدند. نمونه‌ها کم نبودند. به مثل در سال ۱۲۷۸ (۱۸۶۲) چنانکه از اسناد دولتی برمی‌آید، عثمانیان بی‌هیچ بهانه به مرزهای آذربایجان تاختند و دست روی ناحیه «قطور» گذاشتند. دولت ایران به اعتراض آمد. بابعالی در نامه‌ای به «هنری بولور» سفیر انگلیس، نوشت: «ماده قطور چیزی نیست که بگتتا اجرا شده و یا در این باب سابقاً قراری بوده در خلاف آن رفتار و حرکت شده باشد... به قدر ذره این شبهه باقی نمانده است که قطور ملک صحیح دولت عثمانی است. حدود صحیحه آن نیز تعیین گردیده است... قابل امکان نخواهد بود که این مسأله ترک بشود»^۷. ناصرالدین شاه

۱- نیازی برکس، یاد شده، ص. ۳۴۸. ۲- وقعه عبدالعزیز، یاد شده، ص. ۱۰۳.

۳- عثمان بی: ترکیه در پادشاهی عبدالعزیز، یاد شده، ۳۳۱.

۴- همانجا، ص. ۱۸۶. ۵- همانجا، ص. ۲۱۷.

۶- همانجا، ۲۴۷-۲۴۵.

۷- گزیده اسناد ایران و عثمانی دوره قاجاریه، واحد نشر اسناد، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران

۱۳۶۹، جلد دوم، ص. ۱۰۷-۱۱۰.

دستخط فرستاد که: «حدود قطور معین است، همه کس می دانند... باید ضبط شود». اما به جایی نرسید.^۱ باز میرزا حسین خان سپهسالار شاه را خبر کرد که: بلوکات چهریق که «سرحدات» در «خطر» است و این محال را «خارج و داخله مانند گوشت قربانی کرده اند».^۲ در ۱۲۸۶ (۱۸۶۹) میرزا علی خان منشی سرحدات آذربایجان بود که گزارش می داد: محالات آقابای محمودی و آخورکها را «عثمانی بدون دلیل تصرف کرده است»^۳ در دادخواستی هم که عیسویان آذربایجان نوشتند گواهی دادند که از ۱۸۷۱ (۱۲۸۷) بسیاری از ایلات کرد عثمانی به «طور رسمی به سپاه عثمانی پیوسته اند»^۴ و به روستاهای ارومیه می تازند. کار بر میرزا حسین خان مشیرالدوله تنگ آمد، بویژه که رقیبان و مفتخوران از دسیسه باز نمی ایستادند و برکناری اش را می خواستند، چنانکه آدمیت شرحش را در «اندیشه ترقی» آورده است.

در این رویدادها انگلیس ها در پست پشت ترکان ایستادند. تا جایی که در قحطی بزرگ همان سال هنگامی که در تبریز قاتلی را به جرم کشتن یک ارمنی اعدام کردند، «تومسون» نماینده انگلیس به اعتراض آمد و «کردار زشت» حکومت را نکوهید. روس ها هم به طرد آن دادرسی پرآمدند.^۵ دو سال بعد کاردار سفارت فرانسه در تبریز خیر داد که سرکردگان ایلات کرد، این بار به دستور حکومت عثمانی، به روستاهای عیسوی نشین ارومیه تاخته اند و به غارت خانه ها و نهادهای فرهنگی برآمده اند. صاحب دیوان پیشکار آذربایجان با غارتگران کنار آمد. اموال را تقسیم کردند. «دولت روسیه جانب صاحب دیوان را گرفت». عیسویان در پی پناهی از تومسون نماینده انگلستان یاری خواستند اما او تن نداد و پا در میانی نکرد.^۶ هم در آن سال مدحت پاشا بانی مشروطیت ترک به صدارت رسید. چنانکه گفتیم، او هرگز با ایرانیان میانه خوشی نداشت و به سال هائی که والی بغداد بود، بازرگانان ایرانی را بدان عذر که تجارت بصره را به خطر انداخته اند، بسی آزار داد. رئیس میسیون کاتولیک گزارش می کرد که چگونه عثمانیان روستاهای ارومیه را تاراج می کردند، می گرفتند و «خراج» می خواستند. چنین بود که ترکان در این سال روستای «قزل

۱- همانجا، ص. ۱۰۳.

۲- همانجا، ص. ۱۲۱.

۳- *Requette des Lazaristes, Ourmieh, 20 decembre 1875 (Perse, Correspondance Pilitique, M.A.E.F).*

۴- کتاب نگارنده، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، پاریس، خاوران، ۱۳۷۵، ص. ۱۸۷.

۵- ملینه Mélineh به وزیر خارجه وادینگتون Wadington، تهران ۱۵ سپتامبر ۱۸۷۲ (استاد وزارت خارجه

فرانسه، ایران، گزارش های سیاسی، جلد ۳۷)، به نقل از: کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، یاد شده، ص. ۱۸۹.

کل» و «باغچای» را گرفتند با اینکه برای نخستین بار در دفاع از خاک ایران عیسویان هم در درگیری علیه ترکان شرکت جستند^۱، اما بسیار کشته دادند.

تفاوت اساسی میان ایران و ترکیه در همین جا بود. در قیاس با ترکیه همزیستی صلح‌آمیز ایرانیان با عیسویان و دیگر اقلیت‌ها شگفتی‌گزارشگران فرنگی را برمی‌انگیخت. برخورد و واکنش مردم در ربط با اصلاحات حیرت‌انگیز جلوه‌گر شد و تعبیر و تفسیرهای گوناگون را برانگیخت. همگان بردباری ملت ایران را ستودند، اما در یک نکته هم رأی بودند و آن اینکه ترکان «وطن‌پرست» اند و ایرانیان بی‌بهره از عشق به آب و خاک، به مثل گوینو نوشت: برخلاف ترکان، ملت ایران «ناباور» و «بی‌اعتقاد» و بی‌تفاوت در برابر همه چیز است. با احساس «ملیت» بیگانه است. ایرانی برخلاف ترک در «خاطرات غرورانگیز گذشته بسر نمی‌برد». زیرا هم از «افتخار جهانگیری» اعراب بی‌بهره است و هم از «فتوحات» چشم‌گیر ترکان. پس تنها در «پی رفاه» خویش غتوده است و از «میهن‌دوستی» ترک بری است^۲. حتی ادوارد پروان که نسبت به ایرانیان بی‌مهر نبود می‌گفت: حس «وطنخواهی تنها در میان ترکان عثمانی» است و ایرانیان از این خصیلت بی‌بهره‌اند از این‌روست که اهالی هر شهر برای دیگری مضمون کوک می‌کنند^۳، از این دست که «کاشی» فلان است و تبریزی بهمان. سفیر فرانسه در ایران هم در پاسخ به این پرسش که از چه رو بر خلاف ترکان ایرانیان یا دیگر اقلیت‌ها بویژه عیسویان «در آرامش کامل» بسر می‌بردند، به ریشخند گزارش می‌کرد: بدان سبب که «ایرانیان به دلآوری ترکان نیستند»^۴.

۲۷۶

اما درباره تفاوت واکنش ایرانیان و ترکان در برابر اصلاحات، گوینو گواهی می‌داد که اگر در ترکیه «حکومت» است که روی به پیشرفت و نوآوری دارد، در ایران «ملت است که یکجا، پیش‌تر و تندتر» از حکومت به دنبال اصلاحات دوان است. نمونه‌ای می‌آورد و می‌گوید: در ۱۸۴۸ که سلطان عبدالحمید دارالفنون استانبول را گشود، هیچ‌کس روی خوش نمود. بلکه «سر و صداها برخاست». اما همان نهاد را سه سال بعد میرزا تقی امیرکبیر با همان نام و با همان برنامه در تهران

۱- گزارش - کلوزل Cluzel سرپرست مسیونرهای کاتولیک، به سفیر فرانسه، خسروآباد ارومیه، ۱ مارس ۱۸۷۳ (اسناد مسیونرهای لازاریست، وزارت خارجه فرانسه، به نقل از: کارنامه فرهنگی، ص. ۱۹).

2- Gobineau: "Mémoire sur l'état social de la Perse", Mars 1856 (*Oeuvres*, 11, Bibliothèque de la Pleiade), p.20.

3- E.G. BroWne: pan-Islamisme (Conférence 1902). Perian Papers, Cambridge 1920, p.3.

۴- بالوآ Balloy وزیر مختار فرانسه در ایران به برتوله Bertholet وزیر خارجه، تهران، ۲۵ نوامبر ۱۸۹۵، شماره ۵۷ (اسناد وزارت خارجه فرانسه، ایران، جلد ۴۵).

به راه انداخت و «هیچکس اعتراض نکرد»^۱. بلکه آن دانش‌پروری چه در کارنامه امیر، چه در خامه مورخان و چه در حافظه ملت ایران از افتخارات تاریخی و ملی در شمار آمد.

باز در ارتباط با همین تفاوت برخی از پژوهشگران فرنگی^۲ با استناد به یکی دو سفرنامه کم‌مایه و بی‌اعتبار^۳ نظر داده‌اند که هر گامی که در ایران در جهت اصلاحات برداشتند از عثمانی گرفتند، از این‌رو شیوه کاربرد تنظیمات در هر دو کشور یکسان بود به خطا و بی‌مدرک گفته‌اند و خواهیم دید که چنین نبود. برخی دیگر مدعی شده‌اند که پیشرفت ترکیه و موفقیت اصلاحات بعد علت «فزونی شمار عیسویان» بود و شکست ایران به علت «شمار اندک» عیسویان^۴. سخنی است ناروا و آکنده از بوی استعمار. بویژه که نویسنده مدرکی هم بدست نداده تا بدانیم از چه رو صرف عیسوی بودن عامل پیشرفت تواند بود. میرزا تقی‌خان یا سپهسالار عیسوی نبودند و یاران را به جاده پیشرفت سوق دادند. چه بسا تفاوت ایران و عثمانی یکی هم در این بود که در ترکیه اصلاح‌طلبان و پیشروان در قدرت بودند و حال آنکه در حکومت ایران مردان اصلاح‌طلب را جایی نبود. یا اگر هم چند صباحی بر مسند صدارت و وزارت نشستند، یا از حمام فین سر درآوردند و یا چون مشیرالدوله راه تبعید پیش گرفتند. شاید عدم «میهن‌دوستی» مردم ایران خود پی آمد «ناپاوری» شان به حکومت وقت و برخاسته از نومییدی بود.

برگردیم به پایان کار عبدالعزیز. در ۲۵ اوت ۱۸۷۵ صدراعظم محمد رشیدپاشا ورشکستگی

۱- گوبینو: گزارش وضع اجتماعی ایران، یاد شده، ص. ۲۱.

2- Charles Issawi: *The Economic History of Iran 1800-1914*, Ch. U.P. 1966, p.16.

۳- چنانکه در این مقاله که متن یک سخنرانی آبیکی در رم است، نویسنده برای اثبات گفته‌های خود از جمله اشاره می‌دهد به: سفرنامه ادیب‌الملک، تهران، انتشارات دادجو، ۱۳۶۴. این سفرنامه ارزش تاریخی ندارد. و خواندنی هم نیست. به مثل در ربط با جنگ ایران و انگلیس در ۱۸۵۶، به یکی دو پاسخ‌های نامربوط او به رشید پاشا گوش کنیم.

رشید پاشا: «در این وقتی که دولت ایران با دولت انگلیس برودت دارد، چرا باید رعیت ایران نوکری دولت انگلیس را نماید و با ایشان اخبار بدهد؟»

ادیب‌الملک: «گویا خیلی مشک باشد سد راه این جزئیات را کردن!»

رشید پاشا: چرا باید «آنقدر موجب به شاهزادگان» بدهند به جای خرج کردن این پول در بوشهر؟

ادیب‌الملک: «چون سلطان ایران ترحم بر صله رحام را لازم می‌داند»، ص. ۲۲۵.

4- Anja Pistor- Hatam: "Iran and the Reform Movement in The Ottoman Empire, The Impact of the Tanzimat", Roma, Institute Italiano per il medio ed Estremo Oriente, 1955, pp.565.

اقتصادی ترکیه را اعلام کرد. نگاه به گفته برخی با مدحت پاشا و حسین عونی پاشا وزیر جنگ کنار آمد تا عزل سلطان را تدارک ببیند. مورخان می‌گویند در این توطئه انگلیس‌ها نیز همکاری کردند بدان عذر که از نفوذ «رو به افزایش» روس‌ها بکاهند.^۱ گفته «صائب» مورخ ترک در این رویداد صوفته‌ها و «طلبه علوم» دست به تظاهرات زدند و شعار می‌دادند: تحصیل زمانی دگور، درس لر باقلمز» یعنی وقت تحصیل نیست، درس‌ها باید تعطیل شوند.^۲ آنگاه جملگی به سراغ حسن خیرالله سرپرست «صوفته‌ها» یا طلاب رفتند و این پرسش را طرح کردند که آیا اگر خلیفه عثمانی که امیرالمومنین است «از دانش سیاسی لازم را برای اداره کشور بی‌بهره باشد» و اگر امت نتواند بار ولخرجی‌های او را بکشد و اگر دوام او در مقام سلطنت «پی آمدهای وخیم» برای کشور داشته باشد، آیا باید او را «عزل کرد» یا نه؟ پاسخ گرفتند که «قانون شریعت» حکم بر عزل دارد.^۳ پس در شب ۳۰ مه ۱۸۷۵ یک واحد پیاده‌نظام کاخ سلطان را محاصره کرد، همزمان دانشجویان مدرسه نظام به درون کاخ سرریز کردند و دو روز بعد سلطان با بریدن رگ دست با قیچی، خودکشی کرد. این رویداد را روس‌ها «محکوم و تقبیح و تلعین» کردند و فرانسه و انگلیس «لسان تقدیر» گشودند. آنگاه برای سه ماه مراد پنجم را روی کار آوردند، سپس به اتهام «دیوانگی» برکنارش کردند^۴ و عبدالحمید دوم یا «سلطان سرخ» را روی کار آوردند.

عزل سلطان را از زبان ملک‌خان بشنویم: «یک ماه بود همه کس می‌دانست که سلطان را معزول خواهند کرد. اما بنده شش قبل از این وقتی که هیچ حرفی در میان نبود از جانب یکی از وزرا که مرتکب این عمل شنیع شدند محرمانه فهمیدم که سه نفری [محمد رشدی، مدحت و عونی پاشا] قرار داده‌اند سلطان را معزول کنند... بیچاره سلطان!»^۵

1- A. Schopoff: *Les réformes et la protection des chrétiens 1637-1194*, Paris, Plon, p.46-47.

۲- عبدالعزیز وقعه سی، یاد شده، ص. ۱۷۰ و ۱۷۱.

۳- شوپوف: اصلاحات و حمایت عیسویان، یاد شده، ص. ۴۷.

۴- همانجا، ص. ۴۷.

۵- میرزا ملک‌خان به وزارت خارجه، ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۲۹۳ ژوئن ۱۸۷۶، رسالات و مکاتبات، جلد ۲ (به نقل از کتاب خودم: از ماست که بر ماست، تهران، آگاه، ۱۳۵۷، ص. ۱۷۲).